

مسعود نئی دوست

۲۱فوریه، برابر با دوم اسفند ماه را در سال‌های بعد از ۱۹۹۹، «روز جهانی زبان مادری» نام گذاشته‌اند؛ نام‌گذاری‌ای که قرار بود کمکی باشدبه حفظ تنوع زبانی وفرهنگی ملت‌های جهان. هم‌زمان با همین نام‌گذاری هم بوده شاید که تلاش برای حفظ زبان‌های درحال انقراض آغاز شده‌است تا یک‌بار دیگر ما هم به صرافت این بی‌قیمت که حالا علاوه بر زبان‌های این گوشه جهان، لابه‌لای همین فرمانوشی است؛ از گویش و لهجه تا مثل و منل زبان‌های زنده هم چه ارزش‌هایی درحال فراموشی است؛ از گویش و لهجه تا مثل و منل و هیچانه و اوسنه و چیزهایی از این دست. همین نگرانی هم شاید بهانه خوبی باشد تا در آغاز این روز جهانی یک‌بار دیگر به دوروبرمان نگاه کنیم برای یافتن این از دست‌رفته‌نی‌ها.

- یونسکو چه می‌گوید؟

بنابر اعلام اطلس زبان‌های جهان، بیشتر از ۲۰ زبان در ایران در معرض نابودی و انقراض کامل قرار دارد. در این میان، یونسکو هم ۲۴ زبان را در خطر نابودی در ایران طبق کرده است. (این درحالی است که طبق اعلام همین منابع، همین حالا ۷۶ زبان زنده در ایران وجود دارد که حدود نیمی از آن‌ها با درجه‌های مختلف در خطرند. یونسکو ۶ درجه را برای میزان در خطر بودن یک زبان در نظر گرفته است که از بین این عوامل، ۲ عامل از اهمیت زیادی برخوردارند: یکی تعداد سخنگویان زبان و دیگری که یونسکو از آن به‌عنوان «عامل طلایی» یاد می‌کند، انتقال بین‌نسلی است. طبق این فهرست‌ها، زبان‌های آشتیانی، بشاگردی، فارسپهود، جیدی، گزی، گورانی، خلجی، خوانساری، کرشی، اچمی، مندائی، نطنزی، نائینی، سمنانی، سنایا، سیوندی، سوی، تالشی، تاتی، وفسی، دری زرتشتی‌گوش و بهدینان)، لشان ددان، هولسولا و ترکی

گردآوری- هما سعادتمند: کودتای رضاخان میرپنج در ۱۳ اسفند ۱۲۹۹ دسیسه ابرقدرت‌ها و استعمارگران خارجی بود، اما اگر حمایت و همیاری سیاست‌مداران و رجال حکومتی داخلی نبود، قطعا میسر نمی‌شد. یکی از این چهره‌های تأثیرگذار در به‌قدرت‌رسیدن رضاخان میرپنج، «سرتیپ جان محمدخان امیرعلائی» از رجال و وابستگان دولت قاجار بوده است که چندی پس از برتخت‌نشستن پهلوی اول با حکم فرماندهی لشکر شرق به مشهد آمد و مدتی را هم با سمت ریاست بر بلدیة سپری کرد. دامنه جنایت‌های او چنان است که اهالی دشت مشهد به او لقب «فرعون خراسان» داده بودند؛ مردی که در ابتدای کار جزو خواص و نزدیکان رضاقادر به شمار می‌رفت اما بعدها به‌واسطه قدرت گرفتن بیش از حدش در خراسان، سبب خشم شاه شده، از همه عناوین نظامی و حکومتی بر کنار می‌شود.

- کشتار ترکمن‌ها

حکایت است جان محمدخان یکی از سرکردگان شاه تازہ در غائله خلع سلاح ترکمن‌ها بوده است. او اهالی دیار ترکمن‌نشین را سلاطین کرده، تعدادی را هم به توپ بسته بود. روستاها را آتش زده و دست سربازانش را در تجاوز به زنان و دختران آزاد می‌گذازد. می‌گویند، جان محمدخان همچنین در سر راه خود از هر لایاتی که می‌گذشته، تعداد زیادی از جوانان آن دیار را دار می‌زده است. ترس از او به اتمامی‌رسد که ترکمن‌ها برای نجات جان خود سر به صحرَا گذاشتند و آواره شدند.

- کمیود نان و شمشیر شمر

امیرعلائی در سال ۱۳۰۴ وارد مشهد شد. چندی پس از آغاز ریاست او، قیمت نان در مشهد ۶ شاهی گران‌تر می‌شود. جان محمدخان برای رفع این مشکل دستور می‌دهد ۸ نفر از نان‌وایان را در انظار عمومی کتک بزنند. او پس از کلی فحش و ناسزا به نان‌واها می‌گوید: «شما می‌دانید شمشیری در خانه من است که اگر قیمت نان را بالا ببرید، با همان شمشیر شکم زن و بچه‌هایتان را پاره می‌کنم.» گویا پیش از او، پدرش، احمدقاجار دولو، معروف به علاءالدوله، که در اواخر عمر قهر با حاکم تهران بوده است نیز در پی گرانی قند، تجار را در بازار تهران به فلک می‌بندد، بنابراین در آن زمان به دلیل ظلم بی حد رجال سیاسی خاندان علاءالدوله، مثلی در میان مردم رایج بوده است که می‌گفته‌اند: «شمشیر شمر در خانه علاءالدوله‌هاست.»

- هدیه شاه

ملک الشعرای بهار در کتاب «تاریخ احزاب سیاسی ایران» می‌نویسد: «یک روز صبح وقتی مردم از خواب بیدار شدند، شنیدند که جان محمدخان قصد دارد از طرف خراسانی‌ها هدیه نفیسی برای اعلیحضرت

روایت به فراموشی سپردن لهجه مشهدی به بهانه نزدیک شدن به روز جهانی زبان مادری

لهجه در شیب فراموشی

خراسانی جزو زبان‌های در معرض خطر ایرانی دسته‌بندی شده‌اند.

- لهجه‌ها؛ دیگر قربانیان جهان‌نو

در زبان‌شناسی، به گونه‌ای از طرز تلفظ‌های ویژه در یک زبان، «لهجه» گفته می‌شود. تقریباً در همه زبان‌های جهان هم گروه‌هایی با لهجه‌های مختلف وجود دارد، لهجه‌هایی که معمولاً با مناطق جغرافیایی ارتباطی ویژه دارند. به‌طور کلی اگر مجموعه تلفظ‌های ۲ دسته از گویش‌وران یک زبان طوری باشد که سخن‌هم‌دیگر را به‌نسبت آسان بفهمند، صحبت از لهجه است و اگر تفاوت‌های تلفظی یا دستوری به گونه‌ای باشد که درک متقابل با ایرادها و دشواری‌هایی روبه‌رو شود، پای «گویش» در میان است. در ایران هم تا امروز چیزی نزدیک به ۴۰ هزار نوع گویش و لهجه شناسایی شده است، گویش و لهجه‌هایی که آن‌ها هم مانند زبان‌ها مرگشان در سال‌های گذشته سرعت گرفته است و یک‌به‌یک در حال از میان رفتن‌اند.

- مرگ لهجه‌ها سه سرعت گرفته است

بررسی‌های جهانی نشان می‌دهد که مرگ لهجه‌ها به‌طرز فاحشی در دهه‌های گذشته سرعت گرفته است، سرعتی که آن را به عوامل مختلفی نسبت می‌دهند. در برخی تحلیل‌ها این سرعت گرفتن، پیامد زیست‌بشر در سال‌های پس از ظهور رسانه‌های جمعی از تلویزیون و رادیو و به‌ویژه رسانه‌های نوشتاری از روزنامه‌ها تا حتی شبکه‌های اجتماعی و مجازی تلقی می‌شود. برخی اما آن را پیامد توسعه حمل‌ونقل عمومی و افزایش سطح ارتباطی مرکز و پیرامون، کلان‌شهرها، شهرهای کوچک، روستاها و… می‌دانند. در این میان، توسعه گردشگری در سال‌های گذشته نیز این روند را تشدید کرده است تا لهجه‌ها در شیب مرگ‌های زودرسی قرار بگیرند.

- لهجه مشهدی؛ در شیب فراموشی

لهجه مشهدی یکی از لهجه‌های مهم در زبان فارسی است، لهجه‌ای که آن را عصاره‌ای کهن از فارسی دری می‌دانند که بسیاری از واژگان گه‌شده این زبان را هنوز می‌توان در آن یافت. اهمیت این لهجه اما زمانی مشخص می‌شود که جایگاه آن را در شرق کشور، در خاستگاه فارسی دری و زادگاه ادبیات اصیل فارسی بدانیم. این اما درحالی است که حالا کمتر مشهدی‌ای به این لهجه تکلم می‌کند و جز در برخی محلات قدیمی و حاشیه‌ای شهر، کمتر شاهد کلمات اصیل و کهن این لهجه هستیم. لغات و کلمات این لهجه اصیل در شکل گذشته آن فرصتی را فراهم کرده است که بسیاری از ساکنان این خطه، درک دقیقی‌تری از اشعار کهن فارسی داشته باشند. چنان که زنده‌یاد دکتر تقی وحیدیان

بازخوانی روزگار «جان محمدخان امیرعلائی»

که رضاخان میرپنج را در کودتای اسفند ۱۲۹۹ باری کرد، اما بعدها به وسیله او برکنار شد

فرعون خراسان



احمدشاه قاجار، رضاخان پهلوی، محمدخان امیرعلائی، آجوان احمدشاه

حمایت‌کنند از او برگوی/هنوز کشور ما هند و الجزایر نیست/ در این ۲ سال بر این مرز رفت از بیداد/فجایی که از آن در سیر نظایر نیست/ آنه داخوش و ده نیت، نه حفظ نظام را غیر شریعت و دزدی در این دیوار نیست/ضمیر شاه ندانم چگونه شاد بود/ که رعیش را به جز رنج در ضمایر نیست/اشهاز حال خراسان تققدار بکنی/گناه نیست و گر هست از کبایر نیست/پیرس اگر که صدیقی بود تو را ور نه ایبا ببین که خراسان، کم از ملایر نیست»،

- تبعید مدیر مسئول روزنامه آزاد

جان محمد امیرعلائی در جنایت بعدی‌اش عبدالقدیر خراسانی را بدون هیچ جرمی به کلات نادری تبعید و برای مدت نامعلومی در آنجا زندانی می‌کند. عبدالقدیر خراسانی در سال ۱۳۰۲ روزنامه‌ای با نام «آزاد» را در مشهد چاپ و منتشر می‌کرده است. او در چندین مقاله‌هایی در انتقاد به اوضاع و احوال اقتصادی مردم و ظلم و فساد حکومت می‌نوشته و همین امر هم سبب غضب حکومتیان بر او بوده است. به همین دلیل وقتی جان محمد به فرماندهی لشکر شرق منصوب می‌شود، اطرافیان‌ش می‌گویند: «اگر می‌خواهی با اقتدار کار کنی و همه حساب کارشان را بکنند، باید «عبدالقدیر» را به زندان بیندازی یا او را تبعید کنی.»

- اعدام سردار معزز بجنوردی

اما مهم‌ترین جنایت او، به‌دار آویختن سردار معزز بجنوردی و چند تن از وابستگانش در تابستان ۱۳۰۴ است. طبق اسناد تاریخی و بنابر نوشته حسن فراهانی در کتاب «روزشمار تاریخ معاصر ایران»، پدران عزیزا… خان سردار معزز بجنوردی، نزدیک به یک سده حکومت ولایت بجنورد را در اختیار داشته‌و توانسته بودند منطقه وسیعی را که حدود آن به مرزهای شوروی می‌رسیده



نازده نقشه زبان‌های در حال انقراض جهان در فهرست یونسکو

یگانه بودند در لهجه مشهدی. افتادن لهجه مشهدی در شیب فکاهه‌های رادیویی از میانه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ام برگ تازه‌ای بود شاید تا کم‌کم خیلی‌ها این لهجه را به‌عنوان ابزاری برای شوخی و سرگرمی بشناسند. غلبه لهجه تهرانی ورشد رسانه‌های مرکز گرانیز به همین موازات زمینه‌ای را فراهم کرده است تا کم‌کم لهجه‌های محلی مساوی با کسر شأن اجتماعی تلقی شوند و با توسعه ارتباطات حقیقی و مجازی، تکیه اساسی گفت‌وگوها بر گونه‌های عمومی‌تر کلام، از جمله لهجه و کلمات، قرار گیرد. همه این‌ها هم زمینه‌ای را فراهم کرده است تا دیگر شاخص‌ترین واژه‌های لهجه‌های محلی هم در میان نسل تازه، غریبه به‌نظر برسد؛ مسئله‌ای که دیر یا زود ما را با منایع کهن فارسی از تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی ناآشناتر خواهد کرد.

- غریبه‌تر با منابع کهن فارسی

اشکاف، چُخت، اجیر، خُشْته، چُگُک و… کلماتی‌اند که تا همین یک‌ی دو دهه پیش در محاوره‌های عمومی مشهدی‌ها در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر شنیده می‌شد، کلماتی که خیلی‌هایشان مشترکاتی بود با شهر و روستاهای مجاور و برخی‌شان کلماتی

میدان ارگ که گردشگاه رسمی بود و عصرها شلوغ می‌شد، در این چند روز از جمعیت خالی بود. جان‌محمد به پیشواز شاه‌رفته بود و حقیقت هم داشت. «حکایت است وقتی محمدخان برای پیشواز به میامی می‌رسد، شاه سرلشکر جهانبانی را برای دست گرفتن امور زودتر به مشهد می‌فرستد: «رضاخان که وارد شهر می‌شود، بلافاصله چندتن از صاحب‌منصبان را احضار می‌کند و پای میز بازجویی می‌کشاند. در باغ فرماندهی در سالتی بزرگ همه افسران و درجه‌داران ایستاده بودند که شاه به اطرافیان‌ش دستور می‌دهد سردوشی‌های نظامی‌جان محمد را بکنند. سرهنگ خواجوی نامی، حسب امر شاه پیش می‌رود اما هنوز به دوقدمی فرمانده لشکر نرسیده بود که خود جان محمد سردوشی‌هایش را می‌کند و پیش پای شاه می‌اندازد. جان‌محمد خان و چندتن از همکارانش را تحت الحفظ به تهران می‌برند و همه دارایی‌اش نیز به نفع شاه ضبط می‌شود.» گویا جان‌محمد مدتی بعد آزاد شده و به‌صورت بی‌نام‌ونشان در تهران به زندگی خود ادامه می‌دهد.

- پایان یک قصی‌القلب

رزم‌آسا، از زبان دکتر سیدحسین غفوری، که گویا همسایه او در این دوران بوده است، چنین نقل می‌کند: «با او معاشرتی داشتم و یک روز به اتفاق باهم به سربل تجریش رفتم. در آنجا به‌طور اتفاقی مهین خانم شادلو، دختر سردار معزز، را دیدم. او وقتی فهمید کسی که همراه من است، جان محمد امیرعلائی است، بی‌هوش شد و به زحمت او را به هوش آوردم. مهین خانم برابیم تعریف کرد که: «روز اعدام پدر و عموهایم، محمدبدرای زهرچشم‌گرفت، همه اعضای خانواده حتی ما بچه‌ها را وادار کرد بالای پشت‌بام برویم و لحظه تیرباران را تماشا کنیم تا برای همیشه این صحنه در خاطرم‌ان بماند.» چند روز بعد از این اتفاق، دختر جان‌محمد که برای آرایش ناخنش به پیرایشگاه رفته بود، به‌سبب ورود میکروبی در زیر ناخنش، بیمار می‌شود و بعد از چند روز هم‌فوت می‌کند. مدتی بعد هم پسرش، که خلیان نیروی هوایی بود، در پی سقوط هواپیمایش کشته می‌شود. این ۲ حادثه جان محمد قصی‌القلب را تا پایان عمر (۱۳۳۰) خانه‌نشین کرد.»

ناگفته‌نماند که در شهریور ۱۳۲۰ جمعی از مطبوعات و نمایندگان مجلس خواستار محاکمه او می‌شوند، اما او از اجرای حکم نجات پیدا کرده و ۱۰ سال بعد بر اثر سکته قلبی در خانه‌اش فوت می‌کند.

منبع: مقالات اسماعیل رزم‌آسا، پژوهشگر تاریخ مطبوعات ایران، روزنامه شرق شماره ۳۳۲۸، پژوهشکده بانک مقالات علوم انسانی و اسلامی؛ اسناد کتابخانه ملی ایران و…

به مرگ عزیزما!

درباره پزشک احمدی، که نامداران بسیاری را با آمپول هوا کشت



روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

حسین بیات: مردم ایران در دهه ۷۰ به واسطه یکی از قسمت‌های سریال «کارآگاه» که احمد نجفی در آن نقش آفرینی می‌کرد، بیشتر با اسم «پزشک احمدی» آشنا شدند. پزشکی که در دوران پهلوی اول، مجرمان سیاسی را با آمپول هوا می‌کشت. در برخی منابع آمده که پزشک احمدی از اهالی تبریز بوده است که بعدها به تهران می‌رود اما در چند جایی نیز از او با عنوان یک مشهدی اسم برده شده که از قضا در ساختمانی که خرابه‌های آن هنوز در میدان شهدا پابرجاست و پیش‌ترها داروفروشی بوده، کار می‌کرده است. این منابع می‌نویسند احمد احمدی، پزشک مخصوص زندان قصر که در مشهد داروفروش بوده است، در سال ۱۳۱۰ با عنوان طبیب مخصوص شهربانی وارد این اداره می‌شود و پله‌های ترقی را پشت سر می‌گذارد. شایع بوده که او شب‌ها با آمپول‌هایی مانند آمپول آب‌داغ و آمپول هوا که مخصوص خود او بوده، مبارزان سیاسی در بند را می‌کشته است. در کتاب «پلیس سیاسی» درباره پزشک احمدی چنین آمده است: «پزشک احمدی را می‌توان مانند هیملر یا لاورنتی بریا، رئیس پلیس‌های مخفی سیاسی و امنیتی کشورهای آلمان و روسیه شوروی، قبل و بعد از جنگ جهانی دوم، یک قاتل حرفه‌ای انگاشت با این تفاوت که هیملر، معروف به قصاب، و بریا، معروف به آدم کش، هیچ یک پزشک نبودند.»

ناهد فرهادنیا در پژوهشی او را این‌طور معرفی می‌کند: حدود سال ۱۳۰۷ رهید رویک سالکی به تهران آمد و در بیمارستان احمدی تهران که بعدها به بیمارستان سپه موسوم شد، به کار پرستاری پرداخت. او با مشاهده اعمال پزشکان، سعی می‌کرد امور پزشکی را بیاموزد. گویا زمانی هم اقدام به دایرکردن داروخانه کوچکی در مشهد می‌کند. همین که می‌گفتند از تهران آمده و در یکی از بیمارستان‌های مهم مرکزی کار می‌کرده، برای معرفی‌ش کافی بود تا مردم به او مراجعه کنند.

احمدی مردی به‌ظاهر دین‌دار بود. یکی از همسایگان‌ش در خیابان ناصرخسرو قسم می‌خورد روزی به خانه ما آمد و گفت: مگر شما مسلمان نیستید؟ پرسیدم: چرا؟ در این موقع اشراره‌ای به آن اتاق که ویلن و قرآن در آن بود، کرد و گفت: در قیامت جواب خدا را چه می‌دهید؟

او را مدتی هم شفاءالدوله می‌خوانده‌اند. گویا مردی کوتاه‌قد با پالتویی بلند بوده که تکیه کلامش «به مرگ عزیزم» بوده است. پزشک احمدی در دوران خوش خدمتی‌اش افراد نامدار بسیاری را با آمپول مخصوص به خود به قتل رساند که در میان آنان می‌توان افرادی مانند «فرخی بزدی شاعر»، «علی‌قلی خان سردار اسعد، وزیر جنگ رضاشاه» و «عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار» را دید.

پس از به‌قدرت‌رسیدن پهلوی دوم و برقراری آزادی نسبی مطبوعات و آزادی‌های سیاسی، تعدادی از کسانی که خود یا بستگان آنان از رژیم گذشته صدمه دیده بودند، به دادسرای دیوان کیفری شکایت کردند. با مطرح‌شدن توقیف‌های غیرقانونی و شکنجه و قتل اشخاصی مانند مدرس، سردار اسعد، فرخی بزدی، تیمورتاش و… که به دستور شاه وقت و از سوی مأموران شهربانی با همان نظمیه سابق، در زندان یا تبعیدگاه‌ها انجام شده بود، در محافل سیاسی و روزنامه‌ها، لزوم بررسی این پرونده در صدر اخبار قرار گرفت.

مهرماه ۱۳۲۰ مقدمات محاکمه عمال نظمیه آغاز شد و برخی افراد مقصر در این پرونده که قصد خروج از ایران را داشتند، تعقیب و به تهران منتقل شدند. احمدی هم که می‌دانست خانواده قربانیانی که با مشارکت او به قتل رسیده بودند، درصدد شکایت و بازداشتی وی بر خواهند آمد، ابتدا از خانه‌اش به خانه این و آن پناه می‌برد، ولی سرانجام با مقداری پول و یک گذرنامه جعلی راهی عتبات شد اما «ایران تیمورتاش» که برای انتقام خون پدر قسم یاد کرده بود، در جست‌وجوی احمدی، کربلا و نجف و کاظمین را پشت سر گذاشت تا سرانجام پزشک مجاز شهربانی را در فتنه‌الانصاف بغداد درحالی که مویش را رنگ کرده و ریش گذاشته بود، پیدا کرد.

روایت است در دادگاه عالی، احمدی با پالتوچه‌وای رنگ و ریش گندمگوش از بدو ورود به دادگاه زیر لب چیزهایی می‌گفته است. قیل از بیان موارد اتهام، رئیس محکمه از متهم سؤالاتی می‌پرسد: «نام؟ احمد. نام خانوادگی؟ احمدی. سابق چه شغلی داشتید؟ پزشک مجاز بودم. سن؟ حدود ۶۱ سال. ساکن؟ تهران (حال ساکن زندان). عیال او/اولاد داری؟ یک عیال و ۵ طفل صغیر دارم. سابقه محکومیت؟ سابقه بدی ندارم. سواد داری؟ سواد جزئی دارم. مسلمان و تابع ایران هستی؟ بلی. مسلمانی خدانشان و تابع ایران هستم.»

احمدی در این دادگاه اعتراف می‌کند که همیشه آمپول خود را به مجوسان سیاسی بی‌گناه و از قضا سالم و تندرست می‌زده است. احمدی همچنین می‌گوید که برای هر قتلی انعامی می‌گرفته است؛ خرده‌پاها و اشخاص غیرمعروف کمتر و معروف‌ها بیشتر. پزشک جانی رضاشاه درنهایت پس از کش و قوس‌های بسیار در دادگاه به اعدام محکوم می‌شود و این حکم ۳۰ بهمن ۱۳۲۳ در تهران اجرا می‌شود. مرحوم غلامحسین بقیعی در کتاب خاطراتش، آخرین لحظات زندگی پزشک احمدی را این گونه روایت می‌کند: «از مسائل مهم روز که پیوسته در مطبوعات منعکس می‌شد، محاکمه پزشک احمدی بود. یک روز روزنامه فروش‌ها داد می‌زدند «فوق‌العاده! به‌دارزن پزشک احمدی! فردا در میدان توپ‌خانه! فوق‌العاده!». اذان صبح خود را به آنجا رساندم. غوغای غریبی بر پا بود. یک تیر چوبی بسیار بلند با قرقره و طناب مخصوص در ضلع غربی میدان به چشم می‌خورد. نماینده دادستان حکمش را قرائت کرد و قاضی مسکر گفت، استغفار و توبه کند و از مأموران خواست اجازه دهند محکوم ۲ رکعت نماز بخواند. پس از نماز، احمدی روی چهارپایه زیر چوبه دار ایستاد و فریاد زد: «ای مردم! من قاتل نیستم، یگانه گناهم این است که دستور مافوقم را اجرا کرده‌ام و حالا چون از همه ضعیف‌ترم، همه چیز به گردن من افتاده است. قاتل اصلی خود رضا شاه است.» پاسبان‌ها بیش از این مهلت ندادند، حلقه طناب را به گردنش انداختند و به‌سرعت بالا کشیدند.»

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر

روزنامه شهرامید وزندگی

هشنه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ از رجب ۱۳۹۲ فروردین ۱۳۹۳

پزشک احمدی و جمعی از همکاران در روزنامه‌خانه

۱۳



تاریخ و هویت

شهر